بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 12 بهمن 1393.

عرض شد که استدلال شده بود به آیه شریفه من بعد وصیه یوصی بها أو دین و آیات مشابهش که قید من بعد وصیه أو دین را مطرح کرده بود بر اینکه ورثه نسبت به مقدار دین و مقدار وصیت اصلا مالک نیستند. مرحوم شیخ سه اشکال مطرح فرموده بودند که یک اشکالش را نمی پذیرند ولی یک اشکالش را که کاملا می پذیرند یک اشکالش را رد می کنند و یک اشکال دیگرش را هم یک مقداری کلام شیخ ابهام دارد. اما اشکالی که پذیرفتند اینکه آیه شریفه من بعد وصیه یوصی بها أو دین اصلا ناظر به تقیید اصل ملکیت به بعد از اداء دین یا اداء وصیت نیست. بلکه ناظر به نحوه قسمت هست. خب این بحثش گذشت. اشکال دومی را که مطرح می کنند و قبول نمی کنند این بود که لامی که در این آیات هست، از این لام ملکیت مستقله مستقره منجّزه استفاده می شود. و آن چیزی که متأخر از دین و وصیت هست این ملکیت با این اوصاف هست که هم مستقل باشد هم مستقر باشد و هم منجّز باشد و این تأخر یک همچین ملکیتی منافات با این ندارد که اصل الملکیه آن از قبل حاصل شده باشد ولی بعد از اداء دین ملکیت به حالت منجّز و مستقل و مستقر تبدیل می شود. خب این که شیخ خودشان اشکال کردند و در مورد اشکال شیخ و تقریباتی که ایشان داشتند با تقریباتی که ما داشتیم جلسه قبل صحبت شد. اما اشکال سوم مرحوم شیخ، اشکال سوم مرحوم شیخ مبتنی بر رفع ید از دو اشکال قبل است. ایشان می گویند که ما فرض می کنیم که این آیه من بعد وصیه ناظر به تقیید اصل ملکیت است. و ناظر به کیفیت قسمت نیست. یعنی از اشکال اول قمض عین می کنند. از سوی دیگر از اشکال دوم هم غمض عین می کنیم. ملکیت خاصه را نمی خواهد بگوید که متأخر است. اصل ملکیت را می خواهد بگوید که متأخر است. ولی خب شما این را در نظر بگیرید که ما اینجا دو دسته آیات داریم. یک سری آیات مطلقه داریم که به طور مطلق برای ورثه ارث را ثابت کرده است. لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ این آیه مثلا یا آیه ای که در آخر سوره نساء هست. إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ که اینجا دیگر من بعد وصیه نیامده است. یا آیه اولوا الاراحام بعضهم اولی بعضی فی کتاب الله که باز در موردش نصف نیامده است. یک سری آیات مطلق داریم. یک سری آیاتی داریم که من بعد وصیه یوصی بها أو دین را تقیید کرده است. شما می گویید که آن آیات مطلق را با این آیات مقیّد ما قید می زنیم. خب این یک جور جمع است یک جور جمع دیگر این هست که در خود آیات مقید شما تصرف کنید. ملکیتی که در آیات مقید وجود دارد آن ملکیت را حمل کنید بر آن ملکیت مستقله مستقره منجّزه. چرا تصرف می کنید در آیات مطلقه در آیات مقیده تصرف کنید. خب پس این آیات وقتی دو جور جمع پیدا کرد هر دو جور آن امکان پذیر شد اینها می روند کنار و باید طبق ادله اولیه که اقتضا می کند ورثه مالک باشند مشی کنیم. خب من یک توضیحی اول کلام مرحوم شیخ را بدهم. ایشان چه می خواهند بفرمایند بعد در موردش صحبت کنیم. ببینید در بحث کلام شیخ ممکن است دو جور تفسیر برای شیخ می توانیم بکنیم. یک تفسیر آن یک بحثی هست در بحث حمل مطلق بر مقید که مثلا اعتق رقبه داریم اعتق رقبه مرمنه. ما می توانیم به قرینه اعتق رقبه مؤمنه در اعتق تصرف کنیم بگوییم مراد از اعتق رقبه خصوص رقبه مؤمنه است. یک جور این جوری است که به قرینه مقید در مطلق تصرف کنیم. یک جور دیگر هم هست که به قرینه مطلق در مقید تصرف کنیم. حمل الاستحباب کنیم مثلا. اعتق رقبه از آن استفاده می شود که مطلق رقبه کفایت می کند. ان ظاهرته فاعتق رقبه. هر رقبه ای مؤمن شد کافر شد هر چه شد همین که اعتق رقبه حاصل شد کفاره ظهار تحقق پیدا کرده است. یک جور دیگر از آن طرف اعتق رغبة مؤمنه می گوید که حتما باید مؤمن باشد. این قید مؤمنه بودن را حمل بر استحباب کنیم. یعنی به این معنا که اعتق رقبه مؤمنه برای بیان افضل الافراد وارد شده است. خب یک صحبت این هست که آیا حمل مطلق بر مقید اولی است یا حمل مقید برای استحباب اولی است یا هیچیک از اینها اولویت ندارند اجماع است. یا بستگی به خصوصیات مورد دارد. اگر قرائن خاص موردی نباشد دیگر اجماع باشد خب این یک بحثی است از قدیم در کلمات آقایان که آیا قاعده حمل مطلق بر مقید به عنوان یک قاعده عام ما این را می پذیریم یا خیر. ممکن است شیخ نظرش اینجا به این نکته باشد که ما قاعده حمل مطلق بر مقید را به نحو عام قبول نداریم. ممکن است به جای تصرف بر مطلق به حمل آن بر مقید در مقید تصرف کنیم. در ما نحن فیه هم ممکن است به جای اینکه ما در آن ادله عامی که گفته است که ورثه مالک می شوند تصرف کنیم در این مقید تصرف کنیم. بگوییم که این مقید که گفته است که قبل از دین و وصیت ورثه مالک نمی شوند آن مالکیتی که نفی کرده است مالکیت مستقله مستقره منجزه است. این مالکیت خاص را. آن را پس تصرف در مقید. خب این یک تقریب که ناظر به آن بحث کلی حمل مطلق بر مقید باشد. یک جور دیگر این هست که ما ممکن است در بحث کلی حمل مطلق بر مقید بگوییم که نه، ما مطلق را بر مقید حمل می کنیم. ولی یک بحث این است که حمل مطلق بر مقید به اعتبار این هست که مطلق دلالتش با مقدمات حکمت هست و اطلاق با مقدمات حکمت شکل می گیرد و امثال اینها. اگر در مقید یک دلالت اطلاقی دیگر باشد اینجا دیگر حمل مطلق بر مقید مقدم نیست. ممکن است ما به طور کلی بگوییم حمل مطلق بر مقید مقدم است. به شرطی که در مقید دلالت هایش وضعی باشد نه اطلاقی. اما اگر دلالت در مقید آن هم دلالتش اطلاقی باشد اینجا دیگر ما نمی توانیم حمل مطلق بر مقید را ترجیح دهیم. این وجه فرق بین این دو تا صورت چیست؟ چرا اینها را ممکن است شیخ فرق قائل شده باشد؟ یک مبنایی مرحوم شیخ دارد در بحث شکل گیری مقدمات حکمت از کلام مرحوم شیخ استفاده می شود برای اینکه مقدمات حکمت، یکی از مقدمات حکمت نبودن قرینه بر تقیید است. می گویند مقدمات حکمت در مقام بیان بودن نبودن قرینه بر تقیید یکی شان قرینه نبودن بر تقیید هست که بنابراین وجود قرینه بر تقیید مانع تمامیت مقدمات حکمت است. این قرینه ای که مانع تمامیت مقدمات حکمت است، قرینه متصله است یا مطلق القرینه است؟ چه متصل باشد و چه منفصل باشد. این اختلافی است. ازکلام مرحوم شیخ استفاده می شود که قرینه منفصله هم مانع انعقاد اطلاق و تمامیت مقدمات حکمت است. رو همین جهت اگر یک دلیلی مطلق باشد و یک دلیلی عام باشد و اینها منفصل از هم باشند ایشان می فرمایند که عام بر مطلق مقدم است. چون دلالت عام بر عموم بالوضع است و دلالت مطلق بر اطلاق به مقدمات حکمت است. و عام صلاحیت برای اینکه مانع انعقاد اطلاق در مطلق باشد. این بیان مرحوم شیخ است که در چند جا هم شاید به آن تصریح کرده باشد در تعادل تراجیح بحث آن هست که خب آنجا مرحوم آخوند این بحث را مطرح می کنند که نه، آن چیزی که مانع انعقاد اطلاق است مطلق قرینه بر تقیید نیست. قرینه متصله بر تقیید مانع است و اشاره به اختلاف مبنای خودش با مرحوم آخوند در کفایه هم دارد. خب این مبنا را توجه داشته باشید. مرحوم شیخ ممکن است اصل اینکه چرا حمل مطلق بر مقید مقدم هست چرا ما باید مطلق را بر مقید حمل کنیم نه تصرف در مقید به این خاطر ممکن است بگویند که مطلق دلالتش بر اطلاق با مقدمات حکمت است. ولی دلالت مقید مثلا دلالت امر بر وجوب این بالوضع است. پس دلالت امر به وجوب که به وضع است این صلاحیت دارد برای اینکه دلالت اطلاقی را مانع انعقاد اطلاق در او بشود. پس به این وجه ما باید در مطلق تصرف کنیم نه در مقید. چون مطلق اصلا مقدمات حکمت در آن تام نمی شود با وجود مقید. این مقید مانع اصل انعقاد ظهور می شود به خلاف العکس. آن دلالتش وضعی است آن مانع می شود. خب این تقریب برای تقدیم تصرف در مطلق بر تصرف در مقید در کجا هست در جایی هست که دلالت مقید خودش اطلاقی نباشد دلالت مقید اگر خودش اطلاقی باشد به یک مقدمات حکمت باشد آن که این بیان نمی آید که . بنابراین ما ممکن است کلام مرحوم شیخ اینجا این است که ما آن تقریب کلی که برای حمل مطلق بر مقید داریم و ترجیح تصرف مطلق بر تصرف در مقید آن بیان در ما نحن فیه نمی آید به دلیل اینکه این که لام بر اصل ملکیت دلالت د ارد نه ملکیت خاصه. این دصل دلالت لام بر اصل الملکیه این متوقف است بر عدم وجود قرینه منفصله. پس بنابراین هم تصرف در مطلق به مقدمات حکمت، یعنی هم انعقاد اطلاق در مطلق به مقدمات حکمت نیاز دارد هم انعقاد اطلاق در مقید، چون آن مقید هم باید اطلاق در آن منعقد می شد تا به درد ما بخورد چون اگر در آن اطلاق منعقد نمی شد مفهومی که به درد ما بخورد از آن نداشت. این ممکن است مجموع بیانات مرحوم شیخ باشد در این بحث. خب حالا ما اینجا اول یک مقداری بحث های مبنایی را علی المبنا یک توضیح دهیم. ما آن بیان اول مرحوم شیخ را که در حمل مطلق بر مقید اگر مراد ایشان بیان اول باشد، در حمل مطلق بر مقید ما دلیل نداریم که حتما در مطلق تصرف کنیم. ممکن است در مقید تصرف کنیم. ما از جهت مبنایی با این موافقیم. ما حمل مطلق بر مقید را به نحو عام قبول نداریم. آن بستگی دارد که کدام اظهر باشد کدام ظاهر باشد آن کبرای کلی اش همین جور است که مرحوم شیخ ممکن است بنا بر این تقریب به او ناظر باشد. این یک بیان. اما بیان دومی که ایشان برای بیان مرحوم شیخ ذکر کردیم آن مبتنی بر این هست که در شکل گیری اطلاق قرینه منفصله هم نبودنش دخالت داشته باشد. انتفاع مطلق القرینه جزو مقدمات حکمت باشد این را هم تام نمی دانیم. انتفاع قرینه متصله شرط است و قرینه منفصله دخالت ندارد. بنابراین اگر ما بخواهیم تقریب را تمام کنیم آن تقریب اول درست است نه تقریب دوم. اما حالا این از بحث مبنایی اش. اما اصل بحث کلی تر این بحث این است که همه این بحث ها مبتنی بر این هست که ما اصلا مطلقاتی داشته باشیم که این بحث بکنیم آیا تصرف در مطلق بکنیم یا تصرف در مقید کنیم. نه، اصلا ما مطلق نداریم در اینجا. این چیزهایی که به عنوان مطلق ایشان ذکر کرده اند هیچ کدام از اینها مطلق نیستند چون در مقام بیان نیستند. توضیح و ذلک البته

سوال:...

پاسخ: حالا آن ها هم یک بحث هایی دارد که تقدیم ما بالوضع بر ما بالاطلاق بحث هایی دارد که نمی خواهم بحث کنم.

سوال:..

پاسخ: حالا بحث های مبنایی اش را نمی خواهم بحث کنم. اینکه مقدمات حکمت چطوری شکل می گیرد و اینها که نمی خواهم وارد آن بحث ها بشوم. ان هم خودش یک بحث است که آیا اصلا این نکته که، حالا فرض کنید که هر دو متصل باشند. ما بالوضع بر ما بالاطلاق مقدم هست یا نیست. آن را هم قبول نداریم. حتی در متصلش را هم قبول نداریم چون شکل گیری ظهور وضعی متوقف هست بر اینکه کل جمله کلام تام باشد. شکل گیری ظهور لفظی متوقف هست بر تمامیت کلام. و همچنان که مطلق صلاحیت تصرف در مقید دارد یعنی ما بالوضع صلاحیت تصرف بر ما بالاطلاق دارد عکسش هم هست. حالا آن بحث هایی دارد که من نمی خواهم وارد آن بحث ها شوم. خیلی به بحث ما وابسته نیست بماند سر جای خودشان.

اصل بحث این است که ما باید یک مطلقی داشته باشیم که یک مقیدی دا شته باشیم. همه این بحث ها مبتنی بر مطلق و مقید است. ولی ما اصلا مطلقات ارث نداریم. توضیح و ذلک این است که اصل وجود مطلق متوقف هست بر اینکه متکلم در مقام بیان این خصوصیات با شد و هیچ یک از آن آیاتی که مرحوم شیخ به آن اشاره کردند در این مقام نیست. توضیح و ذلک این است که البته مرحوم شیخ در نهایت گویا همین مطلب را هم می خواهم بگوید. گویا همین مطلب هم اشاره به این هست که ما مطلقات ارث نداریم. یک کمی عبارت ها مندمج است من بعضی کلمات را به صورت جازم نمی توانم به شیخ نسبت دهم. چون همان تصحیح شدن این کتاب باعث می شود که یک مقداری در صدر و ذیل کلمات را جفت و جور کردن یک مقداری سخت است این است که من نسبت نمی دهم. فکر می کنم مرحوم شیخ این مطلب را هم در کلماتش اشاره دارد آن این است که ببینید اولا سه تا آیه ایشان ذکر کرده است. یکی اولو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله. این آیه در مورد اصل اینکه ملاک در ارث ارتباط نسبی است. و الاقرب یمنع الابعد که ما بعدا این توضیحش را هم دادیم که از کجای آیه این مطلب استفاده می شود. اصل این مفاد این است الاقرب نصبا یمنع الابعد نصبا. این جوری استفاده می شود. اما دیگر حالا این اقرب کیست و اقرب کی نیست، در کل مال است، اصلا وارد خصوصیات نشده است. آیا مالکیتش چه شکلی است بعد از دین است قبل از دین است. اصل اینکه الاقرب نصبا یمنع الابعد به این ناظر است و به خصوصیاتش اصلا ناظر نیست. این یک، همچنین للرجال نصیب مما اکتسب هم همین است. آن برای دفع یک سنت جاهلی که به زن ها ارث نمی دادند آیه قرآن می خواهد تصریح کند که مرد و زن ندارد. وارث مرد باشد ارث می برد زن باشد ارث می برد. اما این ارث چقدر است؟ آندازه هم هستند کمتر است یا بیشتر است در کل مال است یا کل مال نیست به آن کاری ندارد. آن که ممکن است توهم اطلاق در آن شود آیه آخر سوره نساء است. این آیه آخر سوره نساء به نظر می رسد که این آیه بعد از آن آیات اول نازل شده است. ببینید آیات اول شروع کرده است، نمی دانم آیات چندم، دهم یازدهم سوره نساء که چیزهای مختلف را تعیین کرده است که پدر چقدر ارث می برد و ما در چقدر ارث می برد و فرزندان چه شکلی هستند و صور مختلف شوهر و زن و امثال اینها در چهار قطعه این آیه تأکید کرده است که وصیت و دین مقدم است بر ارث. در چهار جای این تأکید به این نکته که وصیت و دین مقدم هستند. آخر سوره یک فرض خاصی را چون اول سوره در مورد کلاله صحبت کرده است. کلاله ای که در اول سوره هست مراد کلاله امی هست. آخر سوره در مورد کلاله أبی صحبت کرده است. یک صورت خاصی را، به اصطلاح همه صور مسئله را در اول سوره بیان نفرموده است آخر سوره کلاله أبی را بیان کرده است. این به نظر می رسد که این آخر سوره مبینا بر قبل هست. یعنی به همان شکلی که قبلا ما تأکید کردیم. عرض کردم در آیات قرآن شاید کمتر آیه ای باشد به یک مسئله انقدر تأکید کند. در کل مسائل ارث شما ببینید چهار بار در هر قطعه ای که رسیده است من بعد وصیه توصون بها یا یوصی بها به صورت معلوم و مجهول و مفرد و جمع و امثال اینها چهار بار اگر اشتباه نکنم تأکید شده است بر این مطلب.

سوال:...

پاسخ: بحث این است که آنجا با این تأکیدات مکرر دیگر در ذهن ها جاگیر شده بوده است. اینکه ارث چیز باشد،

سوال:

پاسخ: نه آن هی می خواهد روی این مطلب چیز کند چون هنوز توی ذهن ها جاگیر نشده است. ببینید شما گاهی اوقات یک شخصی یک موضوعی را دارد صحبت می کند هی تکرار می کند و تکرار می کند و تکرار می کند. ولی بعد که وارد تفریعات می خواهد بشود لازم نیست که موضوع اصلی را هی تکرار کند. موقعی که اول هنوز در ذهن ها جاگیر نشده است خب باید هی تکرار کند تا افراد متوجه باشند که این من بعد وصیه مال همه است. مال همه صور است و امثال اینها. ولی بعد از اینکه اینها جاگیر شد اینکه بگوییم مثلا بین اخوه أبی. کلاله أبی و کلاله أمی فرق است. دیگر این جور ذهنیت ها وجود ندارد.

سوال:...

پاسخ: این آیه اصلا روشن است که بعد نازل شده است. یعنی آن آیات اول مسائل اصلی تر را دارد بیان می کند. فرندان، زن، پدر مادر شوهر، کلاله أمّی این آیه نسبت به آنها پیداست که بعد نازل شده است. فکر می کنم از جهت مفسرین هم روشن باشد که این بعد از آنها نازل شده است. به نظر می رسد که آن تأکیدی که آیات قبلی روی تأخر ارث از وصیت و دین شده است به آن اکتفا شده است در این آیه و این..

سوال:...

پاسخ: حالا آن شما بگویید که اینجا چون در مقام بیان تعداد آمده است ولی دیگر این خصوصیت را بیان نکرده است. حالا به فرض آن که به اصطلاح ممکن است توهم اطلاق شود این آیه است. تازه آن هم ممکن است ما بگوییم که این در مقام بیان مقدار ارث است. سهم الارث را می خواهم بگوید که چقدر است. اما حالا اینکه این سهم الارث نسبت به کل مال هست یا کل مال نیست این در مقام بیان این خصوصیات هم نیست. به خاطر همین اصلا دین و میراث را ذکر نکرده است. در حالی که به هر حال این دین و میراث را باید ذکر می کرد. این پیداست که در مقام بیان این خصوصیات و امثال اینها نیست. حالا این است که به نظرم می رسد که اصلا ما آیات مطلقاتی نداریم تا وارد آن بحث بشویم که مطلق و مقید و امثال این بحث ها. خب این چکیده این بحث. اما از این بحث رد می شویم یک سری نقوضی اینجا ذکر شده است. یک سری نقوض در مسئله ذکر شده است من نقوض را یک مقداری سریع بحثش را خیلی به سرعت بحث می کنم می خواهم یک مقدار بحث کش پیدا کرده است خیلی وارد بحث های نقوض نشویم. بلکه برویم عمده بحث، بحث روایات است. مرحوم شیخ یک سری روایات را آورده است روایات منحصر به آنها نیست روایات دیگری هم در این مسئله هست و آن روایات دیگری که در مسئله هست را می خواهیم آنها را هم از جهت متنی و سندی برویم روی بحث روایات. حالا نقوضی که در این مسئله وارد شده است. یکی از اقوال مختلفی که در مسئله هست این نقض هایی به آنها کرده اند. مثلا یک بحث این هست که گفته اند که اجماعی است که وارث حق محاکمه دارد و در جایی که شاهد واحد وجود داشته باشد اگر دینی میت داشته باشد ولو این دین مستوعب جمیع ترکه باشد، وارث می تواند قسم بخورد و با قسم دین میت ثابت می شود. دین میت که ثابت شد، ثابت می شود دیگر. در حالی که از روایات استفاده می شود که آن کسی حق قسم خوردن دارد که صاحب مال باشد. پس بنابراین از این استفاده می شود که ورثه مالک هستند که حق حلف دار

ببینید یک قانون هست در امور مالی. شاهد واحد و یمین صاحب الحق مؤثر است. اگر کسی از دنیا رفته باشد و دینی از کسی دیگر، یعنی ادعایی وجود داشته باشد که این میت از کسی مالی طلبکار است. از آن طرف خودش اگر این مالی که طلبکار است تأمین شود به اندازه کل این دین بدهکار است. فرض کنید یک میتی از یک ملیون تومان بدهی دارد ورثه مدعی هستند که یک ملیون هم از دیگری طلب دارد. صحبت سر این هست که آیا ورثه می توانند قسم بخورند با قسم خوردن ثابت شود که یک ملیون تومان طلبکار هستند و این یک ملیون تومان را بگیرند و بدهند به بدهکار ها. مرحوم شیخ می گویند که اجماعی است که اولا ورثه حق حلف دارند و حق حلف آنها هم مطلق هست حتی در جایی که دینی که خود میت دارد مستوعب جمیع این ترکه مدعا است. این ترکه حالا اگر اثبات هم شود کل این را باید بدهیم به دیان میت. این طلبی که میت دارد اگر اثبات شود باید کل آن را بدهیم به دیّان. در این صورت هم ورثه می توانند با قسم خوردن دین میت را ثابت کنند، دینی که به نفع میت است دینی که ادعا می کنند طلب دارد را ثابت کنند طلب را بگیرند و بدهند به میت. می گویند که این مطلب اجماعی است که یک همچین حقی ورثه دارند. پس این کاشف از این است که ورثه مالک هستند. خب این اصل تقریب. این تقریب را ببینید من اول تحلیل کنم نحوه تقریب را با اصطلاحات فنی. آن بحثی که ابتدائا در مورد نقض ها مطرح کرده اند. ببینید این نقض را اینجوری باید تقریب کرد. آ این است که من لم یکن،اینجوری تعبیر کنم، غیر المالک لا یجوز له الحلف علی الدعوا. غیر المالک لا یجوز له الحلف علی الدعوا. الورثه یجوز لهم الحلف علی الدعوا نتیجه بگیریم پس ورثه غیر مالک نیستند یعنی مالک هستند.

سوال:...

پاسخ: با یک شاهد واحد. حالا اتفاقا و غیر اتفاقا را بگذارید کنار شاهد یمین چیز مسلمش قضاوت است دیگر. یک کسی شهادت می دهد به نفع من، شاهد واحد کافی نیست یمین من هم ضمیمه می شود و متمم شاهد واحد می شود.

سوال: یعنی

پاسخ: مالک آن چیزی که اگر ثابت شود ملکش می شود. مالک ملک ادعا ای.

اصل تقریب در واقع این هست که غیر المالک لا یجوز له الحلف لأخذ المال. الورثه یجوز لهم الحلف لأخذ المال فالورثه مالکٌ. در واقع این همان استدلالی هست که به عکس نقیض می شود کرد. در واقع این استدلال باید به همان بحث عکس نقیض و بحث هایی که قبلا اشاره کردم داخل در آن بحث است. چون در واقع ما می گوییم الورثه یجوز له الحلف لأخذ المال. این صغرای ما. کبرای ما عکس نقیضی هست که از آن قضیه اجماعیه اثبات می شود. آن قضیه اجماعیه این است که کل غیر مالکٍ کل من یکون غیر مالکٍ لا یجوز له الحلف. عکس نقیضش میشود کل من یجوز له الحلف فهو مالکٌ. این کبری را ضمیمه کنید با آن صغرای اجماعی. اجماع داریم که الورثه یجوز لهم الحلف، نتیجه می شود که الورثه مالکٌ. این کل استدلال. این استدلال سه جایش را باید ما بحث کنیم. یک بحث، بحث مبنایی کلی که آیا این سبک استدلال اصلا درست است یا خیر. تمسک به عکس نقیض در این جور جاها صحیح است یا خیر. این یک بحث. یک بحث، بحث صغرای قضیه و یک بحث بحث کبرای اینکه کبری قبل از عکس نقیض. قبل از عکس نقیض کبرایش را باید آن بحث کنیم. اولا اینکه الورثه، حالا یکی یکی اینها را عرض کنم. اینکه در عکس نقیض یک موقعی آن کبرای اولیه قطعی است. اگر کبرای اولیه قطعی باشد آن که می خواهیم از آن عکس نقیض بگیریم خب عکس نقیض آن هم قطعی می شود. ولو اگر نسبت به محل بحث ما قطعی باشد. مثلا ببینید در علمای رجال گاهی اوقات می خواهند استدلال کنند برای اینکه فلان آقا ثقه نیست. می گویند در فلان روایت در مورد علی بن حدید مثلا روایت وارد شده است که پشت سر علی بن حدید نماز نخوانید. بعضی ها تصور کرده اند این مبتنی بر عکس نقیض است. می گویند العادل یجوز الاقتدا به علی بن حدید لا یجوز الاقتدا به. فلیس بعادل از این جا عدم عدالت را استفاده کرده اند. این را بگوییم که عکس نقیض است. العادل یجوز الاقتدا به عکس نقیضش این می شود کل من لا یجوز الاقتدا به فلیس بعادل. این را ضمیمه کنیم با آن روایتی که گفته است که علی بن حدید لا یجوز الاقتدا به فعلی بن حدید لیس بعادل را نتیجه کنیم. گاهی اوقات بعضی ها تصور می کنند که این از این باب است. ولی این از این باب نیست. آن این است که اینجا اینکه علی بن حدید عادل باشد و پشت سر او نشود نماز خواند را متشرع احتمال نمی دهد. یک خصوصیتی در علی بن حدید احساس نمی کنند که حالا که، اصلا بحث نبودئه که عادل بوده یا نبوده که پشت سرش اقتدا کنند. یعنی روایاتی که استدلال می کنند مبتنی بر این است که اگر عادل باشد دیگر اقتضایش جایز است. احتمال اینکه با وجود عادل بودن تخصیص خورده باشد، احتمال تخصیص نمیدهیم و الا اگر احتمال می دادیم که با وجود اینکه عادل هست یک شرط دیگری هم در جواز اقتدا وجود داشته باشد و ان شرط را فاقد باشد. اگر آن باشد استدلالات ناتمام است. این که آقایان استدلال می کنند با این پیش فرض که در جواز تقلید فقط عدالت معتبر است و شرط دیگری معتبر نیست پس بنابراین اگر عادل باشد جواز اقتدا هم دارد. پس اگر این مطلب یقینی بادش که اگر عادل باشد جواز اقتدا دارد عکس نقیضش هم قطعی می شود. جواز اقتدا ندارد پیداست که عادل نیست. این به خطار اینکه آن قضیه ای که کل عادلٍ یجوز اقتدا به آن قضیه را قطعی ما فرض کردیم. ولی اگر کل عادلٍ یجوز الاقتدا به قطعی نباشد. این با اصاله الاطلاق بخواهیم اثباتش کنیم احتمال تخصیصش هم باشد. با اصاله الاطلاق بخواهیم اثبات کنیم داخل در آن بحث است که آیا اصلاله الاطلاق برای اثبات عکس نقیض کافی است یا نیست بحث هایی که اول بحث اشاره کلردم که بحث مثبتات و اینکه آیا اماره مثبتاتش حجت است یا نیست آن بحث مبنایی که ابتدای بحث به آن اشاره کردم. پس بنابراین در این بحث اینکه این را داخل در آن بحث بدانیم از جهت آن، مبتنی بر این هست که اینکه غیرمالک نمی تواند قسم بخورد این را مسلم ما بدانیم. در حالی که این مسلم نیست. فوقش دلیل شرعی داریم یعنی مسلم که می گویم فرض کنید ما حالا بحث نمی کنیم که اصلا دلیل داریم یا خیر. فعلا او را یک مرحله دیگری هست. فرض کنیم دلیل داریم که غیرمالک لا یجوز له الحلف. این قطعی است؟ قطعی نیست ممکن است تخصیص بخورد. غیرمالک یا یجوز له الحلف این قطعی است؟ قطعی نیست. ممکن است تخصیص بخورد. غیر مالک لا یجوز له الحلف الا ان یکون ذا حقٍ. غیر مالک اگر ذا حق باشد او می تواند حلف را قسم بخورد. فرض این است که ورثه به هر حال یک حقی نسبت به عین دارند. حق اینکه می توانند عین را از مال دیگر از مال خودشان دین را ادا کنند، این عین را برای خودشان بردارند. یک نوع حقی نسبت به این دارند. ممکن است اصلا اینکه اینها حق دارند به اعتبار همین ذی حق بودن نسبت به عین ماترک است. حتی در دین مستوعب هم حالا آن را هم روایتش را بعدا می خوانیم. در دین مستوعب هم اگر اداء دین از خارج بکنند روایات متعدد دارد که این مسلم هم هست. اگر از خارج اداء دین کنند نسبت به این حق پیدا می کنند. همین حق احتمال دارد که منشأ جواز حلف باشد ما دلیل قطعی نداریم که حتما باید جواز حلف به توسط مالک باشد. نه فوقش این است که یک عامی دارید دیگر. می گوید غیر المالک لا یجوز له الحلف این امکان احتمال تخصیصش وجود د ارد. پس بنابراین اگر بخواهد این استدلال صحیح باشد رو مبنای مرحوم شیخ صحیح است که این استدلال را قبول دارد.

سوال: می گوید دیّان نمی توانند.

پاسخ: حالا صبر کنید آن ها را هم بحث می کنم. خود این استدلال دو تقریب دارم. اصل استدلال را خواستم فعلا چیز کنم فردا انشاءالله در مورد اینکه اصل این تقریب چیست دو گونه استدلال را می شود چیز کرد این را انشاءالله فردا در موردش صحبت می کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد